مهدويت و عدل الهي

آيت الله جوادي آملي

اشاره‌:

وقتي قرآن كريم از امامت سخن به ميان مي‌آورد آن عنصر محوري امامت را تذكر مي‌دهد. مي‌فرمايد: لاينال عهدي الظالمين؛ يعني امامت عهد خداست و اين عهد بايد به افراد شايسته برسد، به ظالم نمي‌رسد و اما آنچه كه عنصر محوري امامت و رهبري است جريان عدل است و چون وجود مبارك حضرت ولي عصر، امام و خليفة خدا است به او هم اگر سمتي بدهد لاينال عهده الظالمين.

چون ممكن نيست عهد خدا به عادل برسد، ولي عهد عادل به ظالم برسد، وجود مبارك حضرت ولي عصر(عج) مثل اعلاي عدل و احسان است و يقيناً مشمول فيض خاص خدا است.

آيه دارد كه وجود مبارك ابراهيم درخواست كرد كه امامت را به ذريه من هم عطا كني و حضرت مطلبي فرمودند كه شرحش اين است:

ذرية تو عادل و فاسق هستند و آنها كه ظالم هستند، امامت به آنها نمي‌رسد و وجود مبارك حضرت ولي عصر هم از ذرية ابراهيم خليل است و هم اهل عدل و احسان است. پس مشمول آيه و اطلاق آيه است و از نظر آيه هم آن حضرت به امامت الهي بار يافته است.

مهم‌ترين كاري كه امام انجام مي‌دهد عدل است و اين عدل يك مثلث ميموني دارد

1. قانون عدل 2. حاكم عادل 3. جامعه عدالت‌خواه. وظيفة ما ارتباط با حضرت است و ترويج فرهنگ انتظار و آن آماده كردن مردم براي عدالت خواهي و ترويج آن.

من مات و لم يعرف امام زمانه مات ميتةً جاهليةً. مرگ محصول زندگي است و اگر موت، موت جاهلي است، چون حيات حيات جاهلي است و كسي كه با امام زمان رابطه ندارد و او را نمي‌شناسد مرده است و كسي كه رابطه دارد زنده است.

الحمدلله ربّ العالمين والصلاة والسلام علي جميع الأنبياء و المرسلين، سيّما خاتمهم و أفضلهم محمّد و أهل بيته الاطيبين الأنجبين، سيّما بقيّةالله في العالمين. بهم تولّي و من أعدائهم نتبرّءُ إلي الله.

مقدم شما فضلا و محقّقان رشتة شريف((تخصصي مهدويّت))، عليه آلاف التحيّة والثناء، را گرامي مي‌دارم. دوستان ديگري هم كه در اين محفل حضور دارند، جزو مشتاقان و دل‌باختگان آن حضرت‌اند. نام مبارك آن حضرت، براي همة ما بركت است.

گزارش كوتاهي كه ارائه فرمودند، اميد بخش بود.

خدماتي كه تا كنون مؤسّسة شريف شما ارائه كرده است، مقبول ذات اَقدس اله باشد.

توفيق ارائة خدمات برتر و بهتر را براي همة شما بزرگواران، از ذات اقدس اله، مسئلت مي‌كنيم.

پيشنهاد داده شد كه جريان مهدويّت و عدل الهي مطرح بشود. برنامة رسمي آن ذات مقدّس، اجراي عدل الهي است. اگر جهان، تشنة ظهور و حضور آن حضرت است، براي آن است كه تشنة ظهور و حضور آن حضرت است، براي آن است كه تشنة عدل آن حضرت است و اگر انقلاب اسلامي، بركتي دارد، محصول عدل خواهي آن ذات مقدّس است.

نخستين مطلب،‌ آن است كه وقتي قرآن كريم از امامت سخن به ميان مي‌آورد، عنصرِ محوريِ امامت را تذكّر مي‌دهد. مي‌فرمايد: لاينال عهدي الظالمين؛ يعني, ((امامت))، عهد خدا است و اين عهد بايد به افراد شايسته برسد و به ظالم نمي‌رسد. خوب، به جاهل هم نمي‌رسد، به فاسق هم نمي‌رسد، امّا آنچه كه عنصر محوري امامت و رهبري است، جريان عدل است. فرمود: لاينال عهدي الظالمين

ظلم اعتقادي و اخلاقي هم مشمول همين عنوان است، لكن بارزترين مصداق ظلم، همان ظلم حقوقي است.

اين، اصل اول بوده:

چون وجود مبارك حضرت ولي عصر، ارواحنافداه، امام و خليفة خدا است، او هم اگر بخواهد سمتي بدهد، كسي را نصب كند، ابلاغي بدهد، شأني به كسي واگذار بكند،لاينال عهدي الظالمين؛ چون ممكن نيست عهد خدا به عادل برسد، ولي عهد عادل به ظالم برسد. بنابراين، كسي نيابت عام يا خاص از وجود مبارك ولي عصر، أرواحنا فداه، را بر عهده خواهد داشت كه عهد آن حضرت به او رسيده باشد: ولاينال عهدهُ الظالمين.

جريان نصرت، سربازي، تخصّص هم همين حكم را دارد. اگر كسي خواست شاگرد آن حضرت باشد، پژوهشگر و محقّق دربارة آن حضرت باشد، دربارة او سخني گفته باشد، گفتاري ارايه كرده باشد، مقال يا مقالتي را نشان داده باشد، همة اينها فيوضات خاصّ آن حضرت است. باز هم لاينال فيضه الظالمين. قهراً , وضع ما هم بايد روشن بشود. اين هم اصل دوم.

ما كه در اين رشته تلاش و كوشش مي‌كنيم، به اين اميد كه عهد او به ما برسد، كه او هم به ما عنايتي بكند، اين را مي‌دانيم كه آن حضرت به ظالم عنايتي ندارد؛ چون با همان دستي كه عهد خدا را گرفته است، بايد با همان دست، فيض الهي را به جامعه منتقل كند، به شاگردان منتقل كند، به عالمان منتقل كند؛ چه نيابت عام و چه نيابت خاص؛ چه رشتة تخصصّي، چه رشتة عمومي.

بالاخره اگر كسي بخواهد به وجود مبارك وليّ عصر متصل بشود، بايد بداند كه لاينال عهده الظالمين. به دليل اين‌كه لاينال عهدي الظالمين.

اصل سوم، آن است كه وجود مبارك حضرت، گذشته از اينكه طبق روايات متواتر، از فرزندان ابراهيم خليل است و خداي سبحان، به امامت فرزندان عادل آن حضرت بشارت داده است و فرمود: لاينال عهدي الظالمين وجود مبارك ولي عصر، ارواحنافداه، مَثَل اعلاي عدل و احسان در جوامع انساني نيز هست. لذا يقيناً مشمول فيض خاص خدا است و آية لاينال عهدي الظالمين در حقّ او ثابت است. ـ چون آيه اشاره دارد به وجود مبارك ابراهيم، سلام الله عليه، درخواست كرد كه امامت را به ذريّة من هم عطا كن، حضرت حق فرمود، ذريّة تو، گروهي عادل هستند و برخي فاسق و آنان كه ظالم هستند، عهد امامت به ايشان نمي‌رسد و آنان كه اهل احسان و عدل هستند، امامت به ايشان مي‌رسد.

وجود مبارك ولي عصر، أرواحنافداه، نيز ذريّة ابراهيم خليل است و از سوي ديگر اهل عدل و احسان است، پس مشمول آيه و اطلاق آيه است و از نظر آيه هم آن حضرت به امامت الهي بار يافته است.

مطلب بعدي آن است كه مهم‌ترين كاري كه امام انجام مي‌دهد، عدل است. اين عدل، يك مثلث مباركي را مي‌طلبد كه دو بخش اساسي آن، بر عهدة آنان است و يك بخش اساسي آن هم بر عهدة ماست. جامعه‌اي عادل‌ مي‌شود، حكومتي عادل مي‌شود كه قانون عدل باشد، رهبرش عادل باشد، امتش عدل‌خواه باشد. اگر قانون مشكل داشت يا مجري قانون مشكل داشت يا جامعه مشكلي داشت، حكومت عدل مستقر نمي‌شود. درحكومت اسلامي خاندان عصمت و طهارت، آن دو اصل محقّق بود؛ يعني قانون الهي بر اساس عدل بود. ابداً در حرمِ امنِ اين قانون، ظلمي راه پيدا نمي‌كرد؛ زيرا، ظلم باطل است و در حريم قرآن راه ندارد: لايأتيه الباطل من بين يديه و لامن خلفه و لايظلم ربّك أحداً و... .

همچنين آنان عدل ممثّل هستند. پس هم قانون، قانون عدل است و هم رهبر، رهبر عادل. مشكل تنها از جامعه است.

وظيفة ما در ارتباط با آن حضرت، از همين نكته مشخص مي‌شود و هم ترويج مكتب حضور و فرهنگ انتظار مشخص مي‌شود. وظيفة ما به عنوان منتظران آن حضرت مشخص است. جامعه اگر عادل نباشد، عدل خواه نباشد، آن عدل علوي و مهدوي اجرا نخواهد شد.

وجود مبارك حضرت امير، سلام‌الله‌عليه، قانوني داشت كه عدل ممثّل الهي بود و خودش هم عدل ممثّل بود، لكن امّت او عدل‌خواه نبودند. آن طوري كه در نهج‌البلاغه آمده است، حضرت در يكي از خطبه‌ها فرمود: لقد أصبحت الأمم تخاف ظلم رُعاتها و أصبحت أخاف ظُلمَ رعيّتي؛ يعني فرق حكومت من با حكومت ديگران اين است كه ديگران وقتي شب را صبح مي‌كردند، از ظلم زمامداران خود هراس‌ناك بودند، از ظلم راعيان در هراس بودند و من، از ظلم در هراس هستم.

اگر حاكم، در حدّ علي ابن ابي‌طالب هم باشد، ولي مردم همراهي نكنند، حكومت عدل محقّق نخواهد شد؛ براي اينكه يك مثلثي كه دو ضلع دارد و يك ظلع ندارد، اين ديگر مثلث نيست؛ عدل اسلامي، جامعة عادل و حكومت عادل؛ القانون العدل، الامام العدل، الامت العادلة.

خوب، اگر وجود مبارك حضرت امير اين‌طور بود كه قانون عدلي داشت و حاكم عادلي بود، ولي جامعه ظلم‌زده بود، همان جنگ جمل و نهروان و صفّين است و شهادت و ترور و خونريزي.

شما از حضرت امير، غير از وجود مبارك پيامبر، بالاتر كسي را نداريد. خداي سبحان، همانند او را هم در غير اهل بيت، نه قبلاً آفريد و نه بعداً مي‌آفريند. اين حرفي است كه هم دشمنان به آن اعتراف كرده‌اند و هم دوستان.

بالأخره اين پنج سال تقريبي، با سه تا جنگ تحميلي و ترور ختم شد و حضرت هم فرمود: مشكل من قانون نيست، مشكل من شخص من نيست؛ مشكل من مردم من هستند. فرق من با همة مردم دنيا، در گذشته و حال و آينده، اين است كه آنان از حاكمان خود مي‌ترسيدند و من از مردم مي‌ترسم!

خوف، اينجا در قبال شجاعت نيست؛ بلكه خوف در قبال ظلم آنان است: أصبحت الاُمم تخاف ظلم رعاتها و أصبحت أخاف ظلم رعيّتي!

اين است كه به ما گفته‌اند، منتظر آن حضرت باشيد و اگر بخواهيد حضرت ظهور بكنند و عدل را گسترش بدهد و از عدل آن حضرت استفاده كنيد، بايد عدل طلب باشيد و مطلوب‌تان، عدالت باشد و تشنة عدل باشيد.

مطلب بعدي، اين است كه ((چه امّتي تشنة عدل است؟)).

خوب عنايت كنيد تا بتوانيد اين مسئله را برهاني كنيد.

ما، براي رهبرانمان، چون رهبر هستند، احترام مي‌گذاريم؛ ولي يك دليل و راه فلسفي و عقلي هم داريم كه حياتمان را مديون آنان مي‌دانيم. ما از مردن مي‌ترسيم. مرگ چيز بسيار بدي است. چون كسي نيست كه از مردن خوشش بيايد. كساني كه دست به انتحار مي‌زنند، خيال مي‌كنند با مردن نابود مي‌شوند؛ در حالي كه اين جسم است كه نابود مي‌شود. بعد از خودكشي، تازه عذاب الهي شروع مي‌شود. ما از مردن خيلي بدمان مي‌آيد. حكما مي فرمودند اينكه شما از مردن بدتان مي‌آيد، چيز خوبي است؛ امّا بدان‌كه اكنون مرده‌اي! خودت را زنده كن! مگر تو زنده‌اي؟ از اين زندگي بترس كه اكنون در آني!

مرحوم مجلسي اول ـ رضوان الله تعالي عليه ـ با عظمت زيادي از حكيم سنايي نام مي‌برد. علّت آن هم اين است كه اين حكيم بزرگوار، سخنان نغزي دارد.

او مي‌گويد: مگر شما الان زنده هستي؟ خوب، آدم مرده بايد خودش را زنده كند و بعد، از مردن بترسد! از اين زندگي بترس كه اكنون در‌آني!

خوب، چه كسي مرده است؟ كسي كه امام زمان خودش را نشناسد! چه كسي امام زمان خودش را نمي‌شناسد؟ آن كسي كه همين كه دستش رسيد، باند بازي مي‌كند، دستش نرسيد، دعاي فرج مي‌خواند. فرمود: ((از اين زندگي بترس كه اكنون در آني.)) تو خيال كرده‌اي زنده‌اي! بله، نفس مي‌كشي، امّا خيال مي‌كني زنده‌اي!

حالا ما اين را تحليل قرآني بكنيم تا معلوم شود كدام ملّت زنده است و كدام ملّت زنده نيست. به اين شرط كه بدمان نيايد.

فرمود اگر كسي امام زمان خودش را نشناسد، مرده است: من مات و لم يعرف امام زمانه مات ميتةً جاهليّة. چنين شخصي مرده است؛ آن هم به مرگ جاهليّت و نه مرگ عادي!

در توزيع بيت‌المال چه اسراف و تبذيرها كه نمي‌شود؛ خوب با اينكه شما طلبه هستيد، شما هم دستتان برسد همين وضع را پيدا مي‌كنيد. شما در جمع بيت‌المال، توزيع بيت‌المال، به عنوان نيابت وجود مبارك حضرت ولي عصر، عدل را مي‌بينيد يا نمي‌بينيد؟ اين، معناي من لم يعرف امام زمانه است! اين ديگر تعارف ندارد!

بيان نوراني حضرت امير اين است كه اينان وقتي به مال حرام رسيدند، ((كطلح منضود و ظلّ ممدوداند)). اينان وقتي دستشان به بيت‌المال مي‌رسد، ((طلح منضود و ظل ممدود و ماء مسكوب)) مي‌شوند! هر كس دستش به هر چه رسيد، مي‌گويد: ((مال من است.))

از اين زندگي بترس كه اكنون در آني!

حضرت فرمود: ((كسي كه امامش را نشناسد، مرده است؛ آن هم مرگ جاهليت.)) مرگ محصول زندگي است؛ يعني كسي كه هشتاد سال زندگي كرده، مثل يك درخت هشتاد ساله است. او عصارة درخت زندگي را در يك كاسه و در يك ليوان مي‌ريزد و موقع مردن سر مي‌كشد.

او مي‌خواهد مرگ را بميراند، نه مرگ او را بميراند؛ چون ما مردن را مي‌‌ميرانيم نه اينكه مردن ما را بميراند! نفرمود: كل نفس يذوقه الموت؛ فرمود: كل نفس ذائقة الموت. اگر آيه اين بود كه ((هر كسي را مرگ مي‌چشد))، خوب، مرگ مي‌شد ذائق و او مي‌شد مذوق، او هضم مي‌شد و رفع مي‌شد؛ امّا فرمود: كل نفس ذائقة الموت ما مي‌رويم كه براي ابد زنده باشيم! ما كه نمي‌ميريم: إنّما تنتقلون من دارٍ إلي دار!

خوب، اين كاسه‌اي كه بايد سربكشيم، محصول عمر ما است. اين است كه فشارِ جان دادن از اينجا شروع مي‌شود و براي ما تلخ است!

اگر مرگ، مرگ جاهليّت است، معلوم مي‌شود اين كاسه، عصارة جاهليّت ماست. اگر موت، موت جاهلي است، براي اين است كه حيات، حيات جاهلي است؛ من مات و لم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية؛ لانّه كانت حياته حياةً جاهلية. اين حيات جاهلي، يك جا، در يك ليوان در آمده و او دارد داروي تلخ را مي‌چشد و لذا مرگ براي او تلخ است.

شناخت وجود مبارك حضرت وليّ‌عصر براي ما داراي اهميّت حياتي است. اهميت حياتي؛ يعني واقعاً حياتي است و تعارف هم ندارد. كسي كه با امام زمان رابطه ندارد و او را نمي‌شناسد، مرده است و كسي كه با او رابطه دارد، زنده است! منتهي قرآن كريم آن اصل علمي را جدا مي‌كند، بعد مي‌گويد به استناد آن اصل، اين فروع بر آن مترتب است.

من مات و لم يعرف إمام زمانه مات ميتةً جاهليّة يعني چه؟ يعني اين شخص به حسب ظاهر زنده است. او اسم بي‌مسمّي است. چون عصارة انسانيّت هر كسي معرفت او است! معرفت او را وقتي از او بردارند، ديگر انسان حقيقي نيست.

اگر قرآن دربارة يك عده‌اي بيان مي‌دارد: إن هم إلاّ كالانعام بل هم أضل سبيلاً نخواسته است آنان را تحقير كند. قرآن كه كتاب سبّ و لعن و فحش نيست؛ قرآن يك كتاب تحقيق است و نه تحقير. مي‌گويد اينها حيوان هستند يا حرف من را قبول كن؛ براي اينكه و من اصدق من الله قيلاً يا حرف خدا را قبول كنيد كه فرمود: من اصدق من الله قيلا و ان هم الاّ كالانعام بل هم اضل سبيلاً يا شاگردي امام باقر و امام سجاد را بكنيد و مثل صحنه سرزمين عرفات كه پرده از جلوي چشمشان برداشت و گفت: ببين، يا صبر كنيد، ببينيم چه كسي به صورت انسان در مي‌آيد و چه كسي به صورت غيرانسان. اين را هم مرحوم امين الاسلام طبرسي در مجمع نقل مي‌كند و هم جناب زمخشري در كشّاف، ذيل آيه فتحت السماء و تأتون افواجا، همچنين رسول گرامي ـ‌ عليه‌وعلي‌‌آله ‌آلاف‌التحيّة والثناء ـ فرمود: ((عده‌اي به صورت حيوان در مي‌آيند)). قرآن مي‌خواهد بگويد اگر چشم باز كنيد، مي‌بينيد كه حيوان هستند.

قرآن يك عدّه را مرده مي‌داند. در سورة مبارك يس فرمود: ((انسان يا زنده است يا كافر. قرآن اين را از صنعت اهتباك گفته است. صنعت اهتباك اين است كه انسان مثلاً چهار عنصر داشته باشد و يا طوري عالمانه حرف بزند كه يكي را بگويد و مقابل آن را نگويد؛ چون طرف آن را مي‌فهمد.

انسان يا زنده است يا مرده و زنده، يا مؤمن است يا كافر. اين چهار گونه مي‌شود. در سورة مبارك يس، اين چهار گروه را ذكر نكره است، بلكه فرمود: لينذر من كان حياً و يحق القول علي الكافرين. آدم،‌ يا زنده است يا كافر؛ يعني ((مؤمن)) زنده است و كافر، مرده است. مقابل حيّ، مرده است و مقابل كافر، مؤمن است. در فرهنگ قرآن، كسي كه كافر است، مرده است.

از اينجا كه يك مقدار جلوتر برويم، مي‌بينيم اينان تخلية هويّتي شده‌اند، شست‌وشوي مغزي شده‌اند: به صورت فاستخف قومه فأطاعه. آنان، انسانيّت‌شان را از دست داده‌اند. به تعبير قرآن كريم، دلشان تهي است؛ خالي است؛ چيزي در قلب‌شان نيست؛ چيزي در مغزشان نيست: أفئدتهم هواء.

وقتي دلشان خالي شد، طبق سرشماري قرآني، اسم بي‌مسمّا مي‌شوند. اين آقا انسان است، امّا مسمّي ندارد.

انساني كه اسم بي‌مسمّا دارد، عقايد او اين چنين است؛ اخلاقش اين چنين است؛ حقوقش چنين است؛ قانونش چنين است.

مي‌گويد اينها به دنبال اسم بي‌مسمّي راه افتاده‌اند. (ان هي الاّ اسماءهم سمّيتموها أنتم و آباؤكم ما انزل الله...)

با اين مقدمات، لزوم شناخت وجود مبارك حضرت وليّ عصر، مشخص شد. اگر جامعه‌اي كه امام زمانش را نشناسد و با او رابطه نداشته باشد، ان هي الا اسماءهم سميتموها! من مات و لم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية. مرگ وقتي مرگ جاهليت است كه حيات،‌ حيات جاهليت باشد. ما براي اينكه زندگي‌مان زندگي جاهلي نباشد، بايد امام زمانمان را بشناسيم.

ابتدا خودمان بايد زنده بشويم، سپس ديگران را زنده كنيم. كار شما اين است. اگر كسي تشنة عدل نباشد ـ چون آن عنصر محوري امامت، عدل است ـ امام زمانش را نشناخته است.

قرآن علما را در كنار عدل خدا نام مي‌برد. نمي‌گويد: ((چون خدا عالم است، علما هم چنينند))؛ بلكه فرمود: شهدالله أنه لا إله إلاّ هو والملائكة و أولي العلم قائماً بالقسط.

اين ((قائماً بالقسط)) هم به ملائكه تَشَر مي‌زند و هم به علما. فرمود من نام شما را همراه خودم آوردم تا شما عادل باشيد؛ وگرنه، من خيلي‌ها را با مثال ذكر مي‌كنم. مي‌گويم: ((من باران فرستادم تا جو و گندم درست بشود و يك مقدار خودتان بخوريد و يك مقدار به مركوب‌تان بدهيد)): متاعاً لكم و لانعامكم. آنها را كه با خودم نام نمي‌برم. اينجا كه شما را همراه خودم نام مي‌برم، كار دارم. من قائم به قسط هستم و شما هم قائم به قسط باشيد تا لاينال عهدي الظالمين شكل مي‌گيرد.

ما علم را خيلي فراوان داريم. بله، اين هم از لطايف سخنان جناب سنايي است؛ كسي بگويد من 10 سال، 20 سال، 30 سال، 40 سال، 50 سال زحمت كشيده‌ام، عالم شده‌ام. خوب، ما پيش خدا چه در دنيا و چه در برزخ و چه در قيامت، چه ببريم؟ بگوييم ما عالم هستيم. يك قطره علم داريد، آنجا كه كوثر نامتناهي علم است. روي گَردآلود بر زي او (يعني به طرف او) كه در درگاه او آبروي خود بري، گر آبروي خود بري اگر بگويد: خدايا من آبرومندم، مرجع هستم، عالم هستم، اينها را آورده‌ام،‌ آبروي تو را مي‌برند. آنجا اينها را كه نمي‌خرند، اينها را چه كسي به تو داده است؟ مي‌خواهي دعا كني، اهل تهجّد باشي، بگويي خدايا من آمدم؛ با دست پر آمدم. دست پر من اين است كه دستم خالي است.

به قول حكيم سنايي:

روي گردآلود بر زي او كه در درگاه او آبروي خود بري گر آبروي خود بري

بگويي خدايا من اين همه زحمت كشيده‌ام (پس زحمت من چه مي‌شود؟) خوب، اين همه را چه كسي به تو داده است؟ تو يك قطره آورده‌اي؟ تا در آنجا كه كوثر نامتناهي علم است، حرفي براي گفتن داشته باشي؟ پس به ما اگر يك حرمتي دادند، اسم ما را كنار اسم ملائكه بردند، بايد سپاسگزار باشيم.

نخستين وظيفة ما قيام به قسط است: شهدالله أنه لا اله الاّ هو و الملائكة و اولي العلم قائماً بالقسط از ميان همة اسماي حسناي الهي، ((قيام به قسط در اينجا مطرح شده است. در چنين فضايي است كه علما و ملائكه مي‌توانند در كنار نام خدا، نام‌نويسي كنند وگرنه در مسائل مالي و اقتصادي و وجوه‌ شرعي و...، نام خيلي چيزها مي‌آيد.

آنجا كه ديگر نام اسب و الاغ و اينها را نمي‌برند كه آنجا كه جاي اسب است جاي مالدار هم هست.

ما بايد حواسمان جمع باشد. رسالت‌مان خيلي مهم است، كارمان خيلي مهم است. ما بايد زنده شويم؛ زندة حقيقي و آب حيات داشته باشيم تا بعد جامعه را زنده كنيم.

اين شدني است؛ وگرنه وجود مبارك حضرت هم ظهور كند، تازه مي‌شود مثل حضرت امير. مگر كم جنگ بر آن حضرت تحميل كردند؟ عدل‌خواهي يك چيز ديگر است؛ ما بايد از ابتدا، عدالت‌خواهي را تمرين بكنيم. اگرچنين كنيم، جامعه هم از ما پيروي مي‌كند؛ يعني اگر ما را ببيند كه جامعه ما و كسوت ما و سنّت ما و سيرت ما عدل است، چون او تشنة عدل شده، به دنبال عدالت مي‌آيد.

يكي از كارهاي وجود مبارك حضرت ولي عصر، ارواحنافداه، اين است كه اين جامعه را عاقل مي‌كند. چه‌طور جامعه را عاقل مي‌كند، خدا مي‌داند. حضرت، مردم را تشنة عدل مي‌كند. معجزه حضرت، در اين نيست كه عدالت را گسترش بدهد. اين شدني نيست. اگر مردم عاقل نباشند، عدل گسترده نخواهد شد. خوب، ائمه ديگر هم بودند، ولي كساني هم‌چون طلحه و زبير هم در كنارشان بودند. حضرت به‌گونه‌اي جامعه را به عنايت الهي احيا مي‌كند كه آنان تشنه عدل مي‌شوند و عادل مي‌گردند. حالا يا طبق آن احاديث نوراني، حضرت دست مبارك را روي سر مردم مي‌گذارد و عقول‌شان را كامل مي‌كند يا عنايت الهي شامل حال مردم مي‌شود. ولي هرچه هست، بالاخره معجزه حضرت است. اين معجزه حضرت است كه اكثريت قاطع مردم، در حدّ شيخ انصاري مي‌شوند.

آدم خضوع مي‌كند در برابر عظمت شيخ انصاري! مرحوم شيخ انصاري مي‌گفت: سهم من از بيت‌المال مشخص است. خوب، ديگر معجزه كه نداشت. او عادل بود كه مي‌گفت: بيت‌المال، بيت‌المال است، سهم من هم مشخص است و سهم ديگران هم مشخّص است، امّا ما با بيت‌المال حيثيّت درست مي‌كنيم؛ شأن درست مي‌كنيم؛ برابر شأن خودمان از بيت‌المال مي‌گيريم و شايد، دوباره برابر. آخر اين شأن ما از كجا در آمد ما كه قبلاً طلبه بوديم. با بيت‌المال ذي شأن شديم و براي حفظ شأن، بيشتر مي‌گيريم و...! يك دور منحوس پيش مي‌آوريم؛ پس بايد اين پول را بگيريم و بالعكس. آنچه جامعه را اداره مي‌كند، عدل است و نه علم. الان شما شايد بتوانيد شيخ انصاري شويد، مردم از شما چقدر استفاده مي‌كنند؟ اگر حوزه بود و شما تدريس كرديد، از شما استفاده مي‌شد؛ ولي جامعه چه‌قدر استفاده مي‌كنند؟ حالا كسي بشود علامة طباطبايي، جامعه از علم او استفاده مي‌كند؟ وجود مبارك حضرت امير فرمود: ((إنّي بطرق السماء أعلم...))! چه‌قدر از او استفاده كردند؟ استفادة علمي، مربوط به خواص است. بله، خواص كميل مي‌خواهد، شاگردان مخصوص مي‌خواهد. وگرنه چه كسي آمد به حضرت عرض كرد كه طرق اسماي اعلم چيست؟ لوح چيست؟ كرسي چيست؟ و ...

مردم تشنة عدلند! آنچه مشكل مردم را حل مي‌كند، عدل است. مردم از ما هم عدل مي‌خواهند. يك عالم با فضل متوسط و يك تقواي صددرصد، شهري را مي‌تواند اداره كند. مگر ما چه‌قدر سواد مي‌خواهيم؟ مردم چه‌قدر از ما انتظار دارند؟ حالا بر فرض، خيلي هم با سواد، شما حساب حوزه و دانشگاه را جدا كنيد از جامعه.

اينها حالا خواص هستند و به دنبال تحقيقات علمي هستند. جامعه تشنة عدل است. اينكه چگونه وجود مبارك حضرت، مردم را عاقل مي‌كند كه اكثريت قاطع مردم، تشنة عدل مي‌شوند، حيرت‌آور است! هر وقت من دربارة اين حديث نوراني فكر مي‌كنم، اصلاً حريم مي‌گيرم! ابتدا اين چنين نيست كه ((يملأ الله به الارض قسطاً و عدلاً))، بلكه ابتدا ((وضع يدهُ علي رؤوس الأنام و أكمل عقولهم)) و ... است. بعد، جهان پر از عدل و داد مي‌شود. آن وقت چنين جامعه‌اي زنده مي‌شود. با زنده‌گان كار كردن، آسان است. وجود مبارك حضرت امير فرمود: ((مشكل من اين است كه بامرده‌گان روبه‌رو هستم. تا يك گوشه‌اي را جمع مي‌كنم و رفو مي‌كنم، جاي ديگرش پاره مي‌شود. من چند نفر را اينجا جمع مي‌كنم كه مثل لباس كهنه، چند جاي آن رفو شده است و جاي سالمي ندارند.

خود ما اوّلاً بايد مزة عدل را بچشيم، آن گاه جامعه را تشنة عدل بكنيم. در آغاز، ممكن است يك چند روزي يا يك چند ماهي، سخت باشد، ولي بعداً به قدري شيرين مي‌شود كه انسان نمي‌تواند عادل نباشد. رسول گرامي ـ عليه‌و‌علي‌آله‌آلاف‌التحيّة‌والثناء ـ فرمود: ((شما نمي‌دانيد اين ظلم و گناه زباله است و بد بو.)) انسان، اكنون، مثل فرد سرماخورده است كه بوها را نمي‌فهمد. انسان‌هايي كه شامّة آنان به هر علّتي بسته است، و گرنه آن خوش‌بو نيست؛ ((تعطّروا بالاستغفار لو تفزعنّكم روائح الذنوب)). ديديد آدمها كه شامّة آنها بسته است، از كنار سطل زباله هم كه ردّ مي‌شوند، بيني را نمي‌گيرند، از كنار يك لاشه و مردار هم كه رد مي‌شوند بيني را نمي‌گيرند.

ما بايد شامّه‌تان را باز كنيم، آن وقت خواهيم فهميد كه ظلم چه‌قدر بدبو است!

مرحوم صاحب وسائل ـ رضوان‌الله‌عليه ـ هم در مكاسب محرّمه اين را نقل كرده و فرموده: ((ان الكسب الحرام يبين في الذّريّه))؛ غذاي حرام در ذريّه هم اثر مي‌گذارد. بالاخره شير مي‌شود... نمي‌گذارد كه شخص درست بفهمد كه نماز مي‌خواند؛ حضور قلب ندارد؛ مي‌خواهد تا مطلب را تحقيق كند، چهار تا مغلطه به جاي برهان مي‌گذارد. اينها كه تصادف نيست.

گاهي هم انساني است عدالت دوست و عدل پرور. او منتظر ظهور است. او زنده است. زنده به دنبال آب حيات مي‌گردد؛ چون مي‌داند كه حياتش به همين وابسته است! ما با هواي صاف و شفاف زنده هستيم؛ لذا به هواي شفاف خيلي علاقه‌منديم.

عدة زيادي ((من مات و لم يعرف...)) را احساس مي‌كنند؛ بي‌تاب هستند از اينكه حضرت را نمي‌بينند؛ بي‌تاب هستند؛ جداً بي‌تاب هستند؛ براي اينكه حياتشان را در اين مي‌بينند. اين حرف‌ها، معاذالله، تعارف يا اغراق نيست! حقيقت است! فرد زنده، مي‌گويد: ((من حياتم، به اينجا وابسته است))؛ لذا مشتاق زيارت امام است و هميشه دعاي عهد مي‌خواند!

إنَّهم يرونه بعيدا و نراه قريباً، معنايش اين نيست كه تاريخ‌اش نزديك است! مگر آنانكه گفتند: ((يرونه بعيداً))، دربارة تاريخ حرف مي‌زدند؟ آنان مي‌گفتند: ((مستبعَد است؛ يعني بعيد عن الامكان است و ما مي‌گوييم: ((نه؛ قريب‌الامكان است و هيچ منع علمي ندارد)). در قرآن كريم كه دارد: ذالك رجم بعيد معنايش اين نيست كه قيامت مي‌آيد، ولي زمان‌اش طول مي‌كشد؛ بلكه آنان مي‌گويند، مستبعد الوقوع است، قرآن مي‌گويد واقع مي‌شود: انهم يرونه بعيداً و نراه قريباً. البته پيش ما قريب‌الامكان است، نه بعيدالامكان. حالا كي؟ اين را خدا مي‌داند. اين چنين نيست كه حالا انسان اگر مرد، حضرت را نبيند؛

اگر كسي واقعاً علوي باشد، ولوي باشد، مهدوي باشد، همين كه دارد مي‌ميرد، نخستين كساني كه به بالين او مي‌آيند، وجود مبارك حضرت است.

مرحوم كليني (رضوان‌الله‌عليه) نقل مي‌كند كه چهار بزرگوار به بالين محتضر مؤمن مي‌آيند و هيچ لذّتي براي مؤمن، به اندازة لذت مردن نيست!

الان شرف ما در اين است كه بگذارند كربلا برويم و دستمان به ضريح حضرت برسد؛ ولي اين كجا و آن كجا؟ تازه خيلي هم خوشحال هستيم آن ضريح كجا آن فلز كجا... .

اگر خود حضرت بيايد، به منزل ما چه مي‌شود؟ مرحوم كليني در فروع كافي در بحث ((جنايز)) در مبحث احتضار دارد. آنجا مي‌گويد: وقتي مؤمن محتضر در آن حالت است، ديگر بستگان را نمي‌بيند، پرستاران را نمي‌بيند.

چشم او هم كه باز باشد از شدت نوري كه مي‌تابد، كسي را از بچه‌ها و پرستارها نمي‌شناسد و نمي‌بيند. دفعتاً مي‌بيند وضع اتاق عوض شد، 14 مهمان بزرگوار خودشان را معرفي مي‌كنند.

آن‌كه پيشاپيش همه است، وجود مبارك پيامبر ـ عليه‌و‌علي‌آله‌آلاف‌التحيّة‌و‌الثناء ـ است. آن‌كه در كنار او است، علي‌بن‌ابيطالب است. در روايت دارد كه اين را براي همة مردم نقل نكنيد. شايد آنها نتوانند آن را بررسي كنند؛ چون خيال مي‌كند آنجا سخن از محرم و نامحرم است بعد مي‌رسد به وجود مبارك حضرت ولي عصر، مي‌آيد سراغ ما. او كم ندارد، گم نمي‌كند. اين مي‌شود مهدويّت و عدل. تازه اينها در اين عدل‌هاي عادي است.

عدل و ظلم، هر دو، مراتب دارند: ظلم اصغر و عدل اصغر؛ ظلم اوسط و عدل اوسط؛ ظلم اكبر و عدل اكبر؛ ما در جهاد اصغر، عدل اصغر مي‌طلبيم. عدل اصغر، نجات از ظلم استكبار و صهيونيسم است. اين جهاد اصغر و پياده كردن عدل اصغر، وظيفة همة ما است.

از اينجا كه بگذريم، يك عدل اوسط داريم در برابر ظلم اوسط. آن اين است كه آدم خوبي باشيم. آنجا كه مسئله علم و جهل مطرح است، عدل و ظلم مطرح است، قسط و عدل مطرح است، رذيلت و فضيلت مطرح است، آدم خوب باشيم. حداكثر ترقي ما، رسيدن به همين جهاد اوسط است. گاهي هم ممكن است فردي به جهاد اكبر هم برسد. جهاد اكبر اين نيست كه آدم، آدم خوبي باشد، اخلاق خوب پيدا كند، چرا كه اين جهاد اوسط است. آدم خوب شدن، عادل شدن، با تقوا شدن، اهل فضيلت شدن، اينها جهاد اوسط است. تا آنجا كه سخن از اخلاق است،‌ از اين مرحله كه بگذريم، جنگ ميان قلب و عقل پيدا مي‌شود. بحث شهود، اينجا مطرح مي‌شود. جنگ ميان حكيم و عارف پيدا مي‌شد. آن يكي دليل اقامه مي‌كند كه بهشت وجود دارد. جهنم وجود دارد. آن يكي مي‌گويد اين دليل به كارتو مي‌خورد؛ من هم مي‌دانم بهشت موجود است،‌ جهنم موجود است؛ ولي مي‌خواهم ببينم كه جنگ بين قلب و عقل است. تا سخن از فهميدن و تهذيب نفس است، تزكيه نفس است، اخلاق است، در مرحلة جهاد اوسط هستيم. از آنجا كه سخن از شهود است و كار حارثة‌بن زيد است و ((كاني أنتظر إلي عرش الرحمن بارزاً)) و ديدن وجود مبارك حضرت، آنجا جهاد اكبر است.

جهاد اكبر اين است كه ما هر وقت خواستيم، مثل علامة بحرالعلوم، خدمتش شرف‌ياب بشويم و حضرت را ببينيم. حضرت كجاست.

جهاد اكبر اين نيست كه آدم، آدم عادلي شود. آدم خوب در عالم زياد است و رسيدن به آن، در حد جهاد اوسط است. جهاد اكبر اين است كه انسان به شهود برسد و هر وقت كه خواست، ببيند! مثل آنچه كه در شب عاشورا، وجود مبارك سيدالشهدا نصيب اصحاب خاص كرد و گفت: ((اين شما و اين هم بهشت!)) آنجا كه سخن از شهود است، جهاد اكبر است. البته اين راه باز است. عدل هم در جهاد اكبر در قبال ظلم اكبر است و جهاد اكبر.

عدل در جهاد اصغر در قبال ظلم اصغر است. عدل مياني در قبال ظلم مياني و اوسط است و جهاد اوسط. اينها همه مراحلي از عدل و ظلم و جهاد است.

وجود مبارك حضرت كه مي‌آيد، براي همة اين مراحل است. چون آن امامتي كه قرآن مطرح مي‌كند، امامتي نيست كه در حكمت و كلام و فلسفه است. امامتي كه در كتاب و حكمت و كلام و فلسفه است، همين امامت‌هاي تمدني و سياسي است. مردم قانون مي‌خواهند، رهبر مي‌خواهند، بايد متمدن باشند، زندگي آنان اجتماعي است كه البته همين برهان خوبي هم هست و تامّ هم هست. اما آن امامتي كه قرآن مطرح مي‌كند، جنّ و فرشته‌ها را هم در قلمرو امام عادل مي‌داند. آنان هم نيازمند اين مقوله هستند. آنان هم معلم مي‌خواهند. اين چنين نيست كه وجود مبارك حضرت آدم، معلّم ملائكه بود و گذشت. بلكه امام براي هر عصري، معصوم هر عصري، (يا آدم انبئهم...) مطرح است.

نه تنها جنّ‌ها حضور او مي‌آيند و ايمانشان را عرضه مي‌كنند، ملائكه نيز از آنها كمك مي‌گيرند.

مرحوم كليني، رضوان‌الله‌تعالي‌عليه، نقل مي‌كند كه ((شما به سورة مبارك قدر، استدلال كنيد.)). فرمود: از آنان سؤال كنيد: آيا ((با رحلت رسول خدا، عليه‌و‌علي‌آله‌آلاف‌التحيّة‌والثناء، شب قدر تمام شد يا هست؟)). لابد مي‌گويند: ((هست.)). از آنان سؤال كنيد: اگر شب قدر هست، اين ملائكه‌اي كه اسرار الهي، مقدّرات الهي را مي‌آورند كه برگردانند يا مي‌آورند كه به كسي بدهند؟ اگر‌ مي‌خواهند برگردانند، پس چرا مي‌آيند؟ اگر تنزل الملائكة والروح فيها باذن ربهم من كل امر، اگر مقدرات را مي‌آورند، مي‌آورند كه همه را ببرند، خوب چرا مي‌آورند يا مي‌آورند به كسي بدهند)). آن كسي كه ميهمان‌دار ملائكه است و مقدّرات را از ملائكه مي‌گيرد، كيست؟ امامتي كه در قرآن مطرح است قلمروش بيش از چيزي است كه در حكمت و كلام و فلسفه مطرح است. اينها معمولاً براي اينكه بشر مدني بالطبع است، قانون مي‌خواهد اين درست است، اما ملائكه معلم مي‌خواهند؛ ملائكه حافظ مي‌خواهند؛ ملائكه مذكّر مي‌طلبند؛ جنّي‌ها اينطورند.

وجود مبارك ولي‌ّ عصر اين است! آن وقت اين عدلي كه آن حضرت دارد، براياذ يخصمون في الملاء الأعلي هم هست! اگر گفته شد مهدويت و عدل برقراري عدل در آن فصل الخصومتهاي ملاء اعلاهم در برنامه‌هاي حضرت است، اين است كه ((بيمنه رزق الوراء))، حالا چه فرشتگان و چه جنيان و چه انسان‌ها. چنين نيست كه آنان خصومت نداشته باشند، يا يخصمون في الملاء الاعلأ خود به خود، فصل خصومت مي‌شود، بلكه فصل خصومتشان به دست مبارك ولي‌عصر، أرواحنافداه، است.

اين عصاره‌اي از مهدويّت و عدل است كه اميدواريم همة ما مشمول عنايت آن حضرت باشيم و از عدل در حدّ وسعة هستي خودمان بهره ببريم.

من مجدداً مَقدم شما بزرگواراني را كه دربارة آن حضرت تلاش و كوشش مي‌كنيد، گرامي مي‌دارم.

آن فصل‌نامة شما كه پر بركت است، ان‌شاءالله پر بركت‌تر باشد. اين رشتة تخصصي شما كه نوراني است، ان‌شاءالله نوراني‌تر باشد. خدماتتان بيش از گذشته باشد و مقبول ذات اقدس اله باشد.

خدايا! امر فرج ولي‌ّات را تسريع بفرما! نظام اسلامي، مقام معظّم رهبري،‌ مراجع بزرگوار تقليد، حوزه‌هاي فقهي و فرهنگي و دانشگاهي و اين عزيزاني كه محقّقانه دربارة وجود مبارك وليّ تو تلاش و كوشش كردند و مي‌كنند، همه را در ساية وليّ‌ات حفظ بفرما!